

• دریافت ۹۱/۲/۲۴

• تأیید ۹۱/۹/۲۰

تحلیل جامعه‌شناختی رمان «زقاق المدق» از نجیب محفوظ

دکتر حسن عبداللهی*

امید ایزانلو**

چکیده

اثر ادبی همواره محصول و مولود حیات و محیط اجتماعی است. «رمان» به عنوان نوع غالب معاصر، ویژه جامعه بورژوازی و قهرمان نقش‌آفرین آن یک فرد عادی و غالباً از طبقه متوسط است. رمان، بسیار دقیق‌تر از هر قالب ادبی دیگر می‌تواند مسأله واقعیت را مطرح سازد و نجیب محفوظ به عنوان یک رمان‌نویس برجسته، با نگارش رمان‌های اجتماعی، سعی در بیان واقعیت‌های اجتماعی جامعه مصر داشته است. رمان «زقاق المدق» محصول همین دوره است. محفوظ کوچه را نمادی از جامعه سنتی مصر در نظر گرفته است، با شخصیت‌هایی که هر کدام نماد یک طبقه اجتماعی هستند. در این اثر، سنت در تقابل با مدرنیته قرار دارد و نویسنده به تشریح پیامدهای ترک سنت و روی آوردن به مدرنیته می‌پردازد. فاسد شدن زنان، فقر اقتصادی و فرهنگی و جهل سیاسی از عمده‌ترین مضامینی است که می‌توان در بررسی متن این اثر به آن اشاره نمود.

کلید واژه‌ها:

تحلیل جامعه‌شناختی، رمان زقاق المدق، نجیب محفوظ.

abd@um.ac.ir

* دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

omid.izanlo@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

اثر ادبی آیین‌های تمام‌نماست که شخصیت نویسنده، افکار، اندیشه‌ها و زوایای آشکار و پنهان جامعه او در آن متجلی می‌شود. بدین وسیله، خواننده می‌تواند به جهان درونی نویسنده راه یابد. در واقع، شناخت اثر ادبی تا حد زیادی با شناخت نویسنده و دیدگاه‌های فکری و شرایط اجتماعی او برابر است. رمان نیز به عنوان یک نوع ادبی، تحوّل‌ی تازه در ادبیات به وجود آورد و برای اولین بار خصوصیات عاطفی و تجزیه و تحلیل‌های درونی به طور آشکار از طریق این نوع ادبی وارد ادبیات شد.

در گذشته، رسالت نخستین رمان، سرگرم‌کنندگی و لذت بخشی از رهگذر ارضاء عواطف و احساسات انسانی بود؛ به گونه‌ای که خوانندگان، ساعت‌های متمادی را صرف خواندن رمان می‌کردند. اما به مرور زمان با گسترش قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که در این نوع پدیدار گشت، این قالب تأثیرگذار، تبدیل به عاملی برای گسترش اندیشه و خردورزی شد. «در دهه ۱۹۳۰ تعدادی از نویسندگان در جهان، بویژه در آمریکا، علاقه خاصی به اصلاحات اجتماعی نشان دادند و در کاربردهای ادبیات در خیزش طبقه کارگر به شدت تأکید می‌کردند» (گرین، ۱۳۷۶: ۲۶۸). بدین ترتیب، به مرور زمان گونه‌های مختلف رمان، از جمله رمان اجتماعی، اعترافی، انعکاسی، پلیسی، تمثیلی و تاریخی به وجود آمد.

ورود رمان به دنیای اعراب نیز همراه با شکل‌گیری طبقه بورژوا بوده است. اولین رمان عربی با عنوان «زینب» نوشته محمد حسین هیکل بود که در سال ۱۹۱۴ به نگارش در آمد و نویسنده در آن به واقعیتهای روستاهای مصر پرداخت. پس از جنگ جهانی اول رمان عربی شکل فنی‌تر و دقیق‌تری به خود گرفت که ناشی از تعامل مردم عرب با فرهنگ غرب بود. از جمله این افراد می‌توان به طه حسین، توفیق حکیم، محمود تیمور، مازنی و دیگران اشاره نمود. نسل دوم رمان - نویسان با طلایه‌داری رمان‌نویس بزرگ عرب یعنی نجیب محفوظ آغاز گردید و هم‌سلان او کسانی چون: یوسف السباعی، احسان عبدالقدّوس، الشراقوی، السحار

و .. بودند. کسانی چون: عبدالرحمن منیف، غسان کفانی، غاده سمان و دیگران نیز نسل سومی‌های رمان‌نویسان هستند. نجیب محفوظ در طول دوره نگارش رمان‌های خود سه دوره تاریخی، اجتماعی و رمزگرایی را پشت سر نهاده است. رمان «زقاق المدق» محصول دوره اجتماعی است که نویسنده سعی در بیان واقعیت‌های اجتماعی جامعه مصر داشته است.

اصلی‌ترین سؤال ما در این بررسی نشان دادن تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر شخصیت‌های داستان است و برای پاسخ به این سؤال ابتدا به جامعه‌شناسی ادبیات و تحلیل جامعه‌شناختی رمان پرداخته‌ایم. سپس برای تحلیل جامعه‌شناختی، رمان را در سه ساخت داستانی، تاریخی - سیاسی و اجتماعی - فرهنگی بررسی کرده‌ایم.

پیشینه بحث

آنچه در مورد پیشینه بحث ضروری به نظر می‌رسد، بیان این نکته است که تحلیل آثار نجیب محفوظ، به دلیل شهرتی که نویسنده داشته است، مورد توجه ناقدان بسیاری بوده و آثار این رمان‌نویس از زوایای مختلفی ارزیابی و نقد شده است. با جستجوی اینترنتی از آثار عربی نگاشته شده در این زمینه، کتاب «المغامرة الروائية» نوشته عبد الرحمن بوعلی، نویسنده مراکشی، تنها کتابی است که در بخشی از آن به موضوع مورد نظر ما پرداخته شده است که متأسفانه به آن دسترسی نداشتیم. در جستجوی منابع فارسی مرتبط نیز، تنها موردی که شاید تا حدی به موضوع مقاله مربوط بوده است، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تهران با عنوان «رئالیسم اجتماعی در آثار نجیب محفوظ و محمود دولت‌آبادی» نوشته آقای دکتر جواد اصغری بوده است. لفظ «تأحدی» بدان خاطر است که ما به این پایان‌نامه دسترسی نداشتیم و اینکه رئالیسم اجتماعی با نقد جامعه‌شناختی تفاوت دارد. اساس بحث در رئالیسم اجتماعی محتواسست، ولی در تحلیل جامعه‌شناختی، مواردی همچون: سیر تحول تاریخی اجتماع، شرایط اقتصادی و سیاسی و همچنین عوامل مؤثر در فرهنگ لحاظ می‌شوند.

جامعه‌شناسی ادبیات

«جامعه‌شناسی ادبیات، رشته‌ای از مطالعات ادبی است که رابطه میان آثار ادبی و اوضاع و احوال اجتماعی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و شامل بررسی چگونگی سواد و آگاهی در جامعه و انواع مخاطب، روش‌های نشر و عرضه‌های نمایشی و همچنین وضعیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی نویسندگان و خوانندگان است» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۷۴). قبل از هر چیز ذکر این نکته ضروری است که دو رویکرد جامعه‌شناسانه به ادبیات وجود دارد: رویکرد اول با عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات» که به مقوله ادبیات به عنوان فرایندی عمدتاً اقتصادی می‌نگرد و در آن به بررسی تولید، توزیع و مصرف آثار ادبی می‌پردازد. روبر اسکاریپیت نمونه برجسته محققانی با این نگرش است (گلدمن، ۱۳۷۱: ۳۱-۱۱۸). رویکرد دوم با عنوان «جامعه-شناسی ادبی شناخته می‌شود و گئورگ لوکاج و لوسین گلدمن، برجسته‌ترین نظریه پردازان آن به شمار می‌آیند. "جامعه‌شناسی ادبی" روشی است که مربوط به علم ادبیات می‌باشد و ما آن را علم تاریخی - جامعه‌شناختی ادبیات تعریف می‌کنیم» (تادیه، ۱۳۷۷: ۲۳۶).

بخش مهمی از نظریات ادبی و جامعه‌شناختی قرن بیستم، تحت تأثیر عقاید کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) فیلسوف، اقتصاددان و انقلابی آلمانی بود. اما آنچه امروزه با عنوان جامعه‌شناسی در ادبیات یا جامعه‌شناسی ادبی شناخته می‌شود، علمی است که گئورگ لوکاج (۱۸۸۵-۱۹۷۱)، فیلسوف و منتقد مجارستانی در اوایل قرن بیستم آن را بنیان گذاشت و پس از او لوسین گلدمن (۱۹۱۳-۱۹۷۰) دانشمند رومانیایی ساکن فرانسه آن را بسط و گسترش داد. گئورگ لوکاج در سال ۱۹۱۰ اولین کتاب خود را با عنوان «جان و صورت» منتشر کرد. کتاب حاوی مقالاتی بود درباره شاعران و نویسندگان بزرگ اروپایی. لوکاج از دیدگاه هستی‌شناسانه آثار آنها را بررسی کرده بود و رابطه جان هنرمند را با ساختار و صورت اثر هنری‌ای که خلق می‌کند، سنجیده بود (لوکاج، ۱۳۸۸: ۱۲). کتاب مهم دیگر لوکاج «تاریخ و آگاهی طبقاتی» کتابی تعیین کننده برای جامعه‌شناسی فرهنگ و ادبیات است. اهمیت نظریات لوکاج در این است که ساختارهای ذهنی، بویژه ساختارهای

ادبی را به ساختارهای اجتماعی پیوند می‌دهد (پوینده، ۱۳۷۸: ۱۰۰). پس از لوکاچ، لوسین گلدمن، برجسته‌ترین محقق در جامعه‌شناسی ادبیات، بخصوص جامعه‌شناسی رمان است. گلدمن فاعل آفرینش‌های فرهنگی و هنری را نه یک فرد، بلکه جهان‌بینی جمع می‌داند که سرانجام به دست یک فرد با انسجام و شکل هنری ویژه‌ای عرضه می‌شود. بدین ترتیب نویسنده در دیدگاه گلدمن به واسطه‌ای برای انتقال جهان‌نگری یک طبقه یا گروه اجتماعی، به متن ادبی تبدیل می‌شود (تادیه، ۱۳۷۷: ۱۰۹). میخائیل باختین (۱۸۹۵-۱۹۷۵) نیز به دلیل نوشتن دو کتاب مهم، از بنیانگذاران ادبیات محسوب می‌شود. یکی از آنها کتاب «بوطیقای داستایوسکی» است که از تجسم جهان‌نگری‌های گوناگون در انواع رمان سخن می‌گوید و کتاب دیگر او «آثار فرانسوا رابله و فرهنگ مردمی در سده‌های میانه و رنسانس» است که در آن در مورد رجوع به فرهنگ مردمی که افق و مصالح برخی از آثار بزرگ است، می‌نویسد (تادیه، ۱۳۷۷: ۱۱۳). به عقیده باختین، پدیده هنری، صورتی خاص و معین از رابطه متقابل هنر آفرین و هنرپذیران در اثر هنری است (باختین، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

تحلیل جامعه‌شناختی رمان «زقاق المدق»

در تعریف رمان گفته‌اند که «رمان، نثر روایتی خلاقه‌ای است با طول شایان توجه و پیچیدگی خاص که با تجربه انسانی همراه با تخیل، سروکار داشته باشد و از طریق توالی حوادث بیان شود و در آن گروهی از شخصیت‌ها در صحنه مشخص شرکت داشته باشند» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۲۴). این تعریف، چنانکه پیداست، بیش‌تر ناظر به ساختار و تکنیک ادبی رمان است. برخی دیگر، آن را از حیث محتوا و درون‌مایه تعریف کرده‌اند. میلان کوندرا می‌نویسد: «رمان، اعتراف نویسنده نیست، بلکه کاوش درباره چند و چون زندگی بشری در جهانی است که به دام مبدل شده است» (کوندرا، ۱۳۶۷: ۵۷). جورج لوکاچ نیز تعریفی از رمان به دست می‌دهد که ناظر به محتوای آن است. او رمان را «حماسه دوران‌های بی‌خدا» می‌خواند و در تعریف آن می‌گوید: «رمان، حماسه زمانی است که کلیت

برونی زندگی مستقیماً نمایان نیست. زمانی که در آن بقای معنی با زندگی ناسازگار گشته، با این همه، از توجه به سوی کلیت باز نایستاده است» (غلام، ۱۹:۱۳۸۱). از این تعاریف چنین برمی‌آید که رمان، فرم ادبی ویژه جامعه بورژوازی است و قهرمانان اصلی آن نه اسطوره‌سازان و پهلوانان، بلکه مردم عادی هستند که ما همواره آنان را مشاهده می‌کنیم و شخصیت‌های رمان، افرادی عادی از آحاد جامعه و زمانه خویش هستند.

«نخستین مسأله‌ای که جامعه‌شناسی رمان می‌بایست بدان پردازد، موضوع رابطه میان خود فرم رمان و ساختار محیط اجتماعی است که این فرم در درون آن تکامل یافته است» (گلدمن، ۲۸:۱۳۷۱). به بیان دیگر، آثار ادبی و بویژه رمان همچنانکه به عنوان پدیده‌هایی هستند که در زبان اتفاق می‌افتند، خود به عنوان آثاری اجتماعی معلول عوامل و شرایطی هستند که نویسندگان و انگیزه‌های او را شکل می‌بخشند. یعنی لحاظ کردن روند سیر تحول تاریخی و شرایطی که در حوزه، اقتصاد، فرهنگ و سیاست رخ می‌دهد، به ما کمک می‌کند تا بتوانیم نگره‌ها و مؤلفه‌هایی که سبب شکل‌گیری موضوع رمان و نحوه نگرش رمان‌نویس بوده است را مشخص سازیم.

رمان، به عنوان نوع غالب معاصر، چنان به تار و پود جامعه نفوذ کرده است که می‌توان ادبیات امروز را «ادبیات رمان محور» نامید. از سوی دیگر، رمان بیشتر از هر اثر ادبی دیگر، تحت تأثیر شرایط و اوضاع جامعه قرار دارد و بهتر از دیگر آثار ادبی می‌تواند ساختار اجتماعی را در خود بازتاب دهد. به حدی که می‌توان گفت رمان، اسناد خوبی برای نقد جامعه‌شناختی ادبیات است. رمان واقع‌گرای اجتماعی این ویژگی را در بر دارد که کردار و شرایط شخصیت‌ها را بر مبنای موقعیتی تاریخی و اجتماعی، به شیوه‌ای حقیقی، موضوع و مضمون خاص خود قرار دهد و اشخاص داستان را به عنوان افرادی متعلق به یک عصر و زمانه و یک قشر اجتماعی خاص معرفی کند. چنین رمانی به شرح خصلت‌های اخلاقی و آداب و رسوم بسنده نمی‌کند، بلکه این مقوله‌ها را به گونه‌ای متمایز و منحصر به فرد و گویی برگرفته از الگویی حقیقی و زنده نشان می‌دهد.

ساخت و شخصیت‌های داستان

منش زیبایی‌شناختی رمان نه وابسته به غنای آن - که اصطلاحی بسیار محو است - بلکه به معنای دقیق علمی، وابسته به تعیین‌کننده‌های اجتماعی زمان نگارش آن است (مصباحی‌پور، ۱۳۸۵: ۴۱). رمان، اگرچه به تقلید از واقعیت، آدمی، عادات و حالات بشری نوشته می‌شود و به شیوه‌ای خاص، ساختار جامعه را در خود بازتاب می‌دهد، اما نویسنده آن می‌کوشد تا به یاری تخیل و قدرت هنری خویش، به آفرینش ماجرابی که در آن غرایز و عواطف انسانی بیان شده و هوس‌ها و طبع‌ها بیان گردیده است و یا رویدادهای کم و بیش شگفت‌انگیز به توصیف درآمده، توجه خواننده را برانگیزد (ستوده، ۱۳۷۸: ۴۴).

تمام حوادث داستان «زقاق المدق» به جز چند مورد، در فضای کوچه اتفاق می‌افتد. این کوچه نمادی از جامعه سنتی مصر است و شخصیت‌های آن نماد یک طبقه اجتماعی با افکار مخصوص به خود هستند که در بخش بررسی ساخت اجتماعی و فرهنگی بیشتر به آن می‌پردازیم. هر شخصیت دغدغه‌ای دارد و شاید گذشته‌ای، نویسنده با پرداختن به ویژگی‌های شخصیتی و خصوصیات اخلاقی، آنها را وارد جریان داستان می‌سازد و جایگاه او را در داستان مشخص می‌کند. شخصیت‌های داستان به ترتیب اهمیت و اصلی بودن عبارتند از: دختری جوان و فقیر به اسم «حمیده» که با نامادری‌اش زندگی می‌کند و دائماً با او درگیری لفظی دارد. سنت‌های دست و پا گیر جامعه یکی از عوامل اصلی این درگیری است. «عباس الحلو» دیگر شخصیت اصلی داستان جوانی است که در کوچه آرایشگری دارد و همانجا زندگی می‌کند. «حسین کرشه» جوانی که به ارتش انگلیس ملحق شده تا هم ثروتی به دست آورد و هم از قید و بند جامعه سنتی خود رها گردد. دیگر شخصیت‌ها نسبتاً در جایگاه برابری قرار دارند. «رضوان الحسینی» یک شخصیت دینی و معتمد اهالی کوچه است. «او با وجود اینکه در زندگی خود رنج‌های بسیار دیده و طعم تلخ حوادث آن را چشیده است، ولی همواره به خدا توکل دارد، به دیگران نیکی می‌کند و آنها را در همه حال به یاد خدا می‌اندازد و با یاد خدا دلگرمشان می‌سازد» (محفوظ، ۱۹۵۴: ۱۲). «عم کامل» پیرمردی چاق و

قد کوتاه که از راه «بسبوسه» فروشی امرار معاش می‌کند و با «عبّاس الحلو» دوستی دارد. «سلیم علوان» فردی پولدار که در کوچه عمده‌فروشی دارد ولی در جای دیگر زندگی می‌کند. پدر حسین کرشه، صاحب قهوه‌خانه و فردی عیّاش و هوسران که دائماً با همسرش مشاجره می‌کند. او در گذشته فعالیت سیاسی نیز داشته است. «دکتر بوشی» که دندان‌ساز است و فقط اهل کوچه به او مراجعه و دکتر خطابش می‌کنند. «شیخ درویش» معلّم انگلیسی بوده و بعدها با تغییر نظام اداری، با تنزیل درجه، به عنوان کارمند اوقاف به کار گرفته می‌شود و در نهایت کار را رها و خانواده‌اش را ترک می‌کند. «سنیه عفیفی» زنی نسبتاً پولدار که در ازدواج اول خود شکست خورده است، ولی با اصرار مادر حمیده راضی می‌شود که برای بار دوم نیز ازدواج کند. «فرج ابراهیم» معلّم مدرسه رقص و فردی فرصت طلب که با فریب دختران زیبا آنان را به فساد می‌کشاند. «حسنیه الفرانه» و «جعه»، زن و شوهری هستند که ناوایی دارند و از این راه امرار معاش می‌کنند و همانجا زندگی می‌کنند. «جعه» مدام از حسنیه کتک می‌خورد و اهالی کوچه هر روز شاهد چنین صحنه‌ای هستند و در نهایت «زیطه» که در خرابه‌ای کنار ناوایی زندگی می‌کند و دیگران برای آموزش «چگونه گدایی کردن» نزد او می‌آیند.

طبقه فرودست جامعه نقش اصلی را در رمان «زقاق المدق» ایفا می‌کند و طبقه متوسط نقش فرعی در آن دارد. حسین کرشه و عبّاس حلو بعد از ملحق شدن به ارتش انگلیس، وضعیت‌شان بهبود پیدا می‌کند و به طبقه متوسط (تا اندازه‌ای مرفّه) جامعه صعود می‌کنند. شرایط اجتماع، امکان ثروتمند شدن افراد فقیر را فراهم می‌آورد. ولی طبقه فقیر بورژوا به دلیل شرایط نابسامانی که داشت نمی‌توانست از این شرایط استفاده کند. مشاغل دولتی از جایگاه خاص و مورد احترامی برخوردار بودند و به نوعی تعیین کننده جایگاه اجتماعی فرد در میان جامعه می‌شدند. فرزندان سلیم علوان تمایلی به تجارت نداشتند و یکی از آنها وکیل می‌شود، یکی پزشک و دیگری قاضی.

ساخت تاریخی - سیاسی

این رمان در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نوشته شده است و در واقع حوادث

رمان مربوط به سالهای جنگ است که نیروهای انگلیسی وارد مصر شدند و در چند جای داستان به آن اشاره می‌شود. نکته جدی سیاسی خاصی در رمان وجود ندارد. در میان شخصیت‌ها، «کرشه قهوه‌چی» در گذشته فعالیت سیاسی داشته و این فعالیت نیز بعد از مدتی با هدف به دست آوردن سود بوده و در واقع منفعت اقتصادی باعث بروز چنین گرایشی در او شده بود. زندگی معلّم کرشه نمایانگر سیر تحول شرایط سیاسی در مصر بین سالهای ۱۹۱۹ و جنگ جهانی دوم است. «کرشه اکنون قهوه‌چی است. اما زمانی یک فعال سیاسی و انقلابی بوده. در انقلاب ۱۹۱۹ مشارکت فعالی داشت. او عامل آتش سوزی بزرگ در کارخانه سیگار یهودیان واقع در میدان الحسین بود و در درگیری‌هایی که میان انقلابیون و ارامنه و یهود رخ داد، قهرمانانه مبارزه کرد. با خاموش شدن انقلاب خونین، وارد رقابت‌های انتخاباتی شد و در انتخابات سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ تلاش زیادی نمود و سال ۱۹۳۶ آخرین فعالیت سیاسی او بود و بعد از آن وارد تجارت شد» (محفوظ، ۱۹۴۵:۱۶۱).

«صحنه سیاسی مصر در سالهای بین ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۲ شاهد چند گروه سیاسی بود: پادشاه که مصمم بر حکومت بر مردم و مالکیت بود. دوم: حزب الوفد به ریاست سعد زغلول که هدفشان مبارزه و به دست آوردن استقلال بود که نه تنها طبقه تازه شکل گرفته روشنفکران تحصیل کرده از آن حمایت می‌کردند، بلکه از پشتیبانی مردم نیز برخوردار بودند. گروه سوم: که مطبوعات انگلیس آنان را آزادی‌خواهان قانون‌مدار و میانه‌رو معرفی می‌کند و همین‌طور حزب شعب و السعدیین (که از حزب الوفد جدا شده بودند)» (عیساوی، ۱۹۹۷:۲۶۰). «هر گونه انتخابات آزاد - که هیچ‌کدام آزاد برگزار نمی‌شد - یقیناً به پیروزی حزب الوفد منتهی می‌شد. سپس میان حاکمیت و حزب درگیری رخ می‌داد که با استعفای الوفد و یا برکناری آن به پایان می‌رسید. سپس انحلال پارلمان و بعد از آن تعلیق و تعدیل قانون. الوفد همواره به مخالفت برمی‌خاست و بنا به دلایلی، دوباره وارد حکومت می‌شد، یا به دلیل به وجود آمدن خصومت میان حکومت و میانه‌روها (۱۹۲۵) و یا در نتیجه تغییر نظر انگلیس (سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۶ و ۱۹۴۲). با

اینکه در حزب الوفد انشعاباتی به وجود آمد، اما همچنان پیروزی از آن او بود. چرا که هدفش مبارزه برای به دست آوردن استقلال حول محور سعد زغلول بود و یک سازمان و حزب فعال تلقی می‌شد و توجه خاصی به طبقه متوسط جامعه و توده مردم داشت» (همان: ۲۶۵).

در «زقاق المدق» وقتی عده‌ای «سلیم علوان» را ترغیب می‌کنند تا وارد سیاست شود، پسرش عارف به عنوان فردی تحصیل کرده و آشنا به امور جامعه آن زمان، او را از این کار باز می‌دارد. عارف می‌داند که نماینده مجلس بودن یک مقام فرمایشی است که عملاً هیچ کاربردی ندارد و هر لحظه ممکن است که برکنار شوند. از طرف دیگر، او می‌داند که پدرش چیزی از سیاست نمی‌داند و این کار می‌تواند ضرر اقتصادی بزرگی به او وارد سازد. «پسرش عارف - وکیل - معترض او می‌شود و می‌گوید: سیاست خانه خرابمان می‌کند و تجارتان را از بین می‌برد. مجبورید برای حزب هزینه کنید که از هزینه خانواده بیشتر است... ممکن است کاندیدای مجلس بشوید و در این راه ثروت زیادی را از دست بدهید بی‌آنکه کرسی مجلس تضمین شده باشد. از این گذشته، مجلس در کشور ما بیشتر شبیه یک بیمار قلبی است که هر لحظه امکان دارد سخته کند! از شما می‌پرسم، کدام حزب را انتخاب می‌کنید؟ اگر حزبی غیر از "الوفد" انتخاب کنید موقعیت شغلی شما به خطر می‌افتد و اگر به حزب "وفد" وارد شوید، از دست نخست وزیری مثل صدقی پاشا در امان نیستید. او تجارت شما را در معرض خطر قرار می‌دهد... در واقع "سلیم علوان" از امور دنیا - جز تجارت - هیچ نمی‌دانست و طرز تفکر و معتقداتش، مثلاً از "عباس حلو" چیزی کم نداشت... البته سیاست هم در بسیاری از موارد جز این نمی‌طلبد» (محفوظ، ۱۹۴۵: ۷۱).

وقتی چادر نامزد انتخاباتی را در نزدیکی مدق برپا می‌کنند، «عمو کامل» گمان می‌کند که کسی مرده است. اما یک پسر بچه به او می‌فهماند که آن چادر برای تبلیغات انتخاباتی است: «عمو کامل» سر تکان داد و با خود گفت: "باز هم سعد و عدلی". ولی او هیچ اطلاعی از جهان سیاست نداشت، جز یکی دو اسم که در خاطرش مانده بود، بی‌آنکه برایش معنایی داشته باشند. عکس مصطفی نحاس

[رهبر حزب الوفد] روی دیوار مغازه‌اش بود که عباس حلو برایش آورده بود. مرد در چسباندن عکس به دیوار ذره‌ای به خود تردید راه نداد، چون می‌دانست امثال این عکس جزئی از هر دکان به حساب می‌آیند» (همان: ۱۵۷).

این دو بخش از داستان به روشنی بیانگر تحولات سیاسی جامعه مصر است که یک طرف آن حکومت خودکامه و آنانکه می‌خواهند وارد سیاست شوند یا سودای منفعت‌طلبی در سر دارند و با جانبداری از حکومت تلاش می‌کنند به نان و نوایی برسند، قرار دارند و در طرف دیگر حزب مردمی الوفد قرار دارد که حامی مردم‌اند و در این راه از مقابله با حکومت نمی‌هراسند. «حزب الوفد از دو عنصر تشکیل شده بود: متفکران دارای عقاید آزادیخواهانه و زمینداران بزرگ. مهم‌ترین هدف حزب از این قرار بود: خواهان قانون اساسی و استقلال در مقابل نیروهای ترکی و انگلیسی و خود اتکایی و توافق با نیروهای اشغالگر به منظور آماده‌سازی ملت برای بدست آوردن استقلال. حزب الوفد که سعد زغلول آن را در پایان جنگ جهانی اول و با هدف به دست آوردن استقلال تشکیل داد، شامل طبقه متوسط و ثروتمند بورژوازی بودند» (رمضان، ۱۹۶۸: ۴۵).

قبل از اینکه «ابراهیم فرحات» به عنوان کاندیدای مجلس، در محل چادر تبلیغاتی سخنرانی کند، عده‌ای به انجام رقص و آواز می‌پردازند. گویی کاندیدا خود از شرایط این اجتماع آگاه بوده که فقط با این ترفندها می‌تواند مردم را به سوی خود و برای سخنرانی جذب کند. چرا که مشکلات اقتصادی و معیشتی، آنان را از پرداختن به مسائلی همچون سیاست که از نظر آنان مسأله‌ای حاشیه‌ای بود، باز می‌داشت. او برای تحریک احساسات مردم، سخن از مرغوب شدن نان، پارچه، روغن و ... به میان می‌آورد و سعی دارد با تمام اهالی کوچه طرح دوستی بریزد تا بتواند در انتخابات موفق شود. حرف‌هایی می‌زند که کوچکترین اعتقادی به آن ندارد و ادعای تأمین معاش مردم را می‌کند: «... شما به استقبال زمانی می‌روید که بسیاری از خواسته‌های ضروری و به‌حققتان جامعه عمل می‌پوشد. مثل فراوان شدن پارچه کپنی، شکر، نفت، روغن، بالا رفتن کیفیت نان، پایین آمدن قیمت انواع گوشت...» (محفوظ، ۱۹۴۵: ۱۶۵)، این بخش برای مردم جذاب‌تر از شعارهایی بود

که ابراهیم فرحات در پوستره‌های تبلیغاتی خود نوشته بود؛ «نماینده‌ی آزاده‌ی خود، ابراهیم فرحات را انتخاب کنید!»، «پیرو خط سعد [زغلول]»، «زمان ظلم به سرآمد و عدل رسید» و «لباس و غذا برای همه...» (همان: ۱۵۹). نکته‌ای که در مورد شعارهای «ابراهیم فرحات» می‌توان به آن اشاره کرد این است که غالباً وعده‌های انتخاباتی در مورد نیازهایی است که در جامعه وجود ندارند و این افراد وعده‌ی محقق ساختن آن را به مردم می‌دهند. خود را پیرو سعد زغلول دانستن، نشان از محبوبیت و مردمی بودن او دارد و همین حزب‌گرایی، ظلم، ستم، فقر، نبود غذا و مایحتاج ضروری، دستاویزی می‌شود برای افراد سودجو تا از طریق انحراف افکار عمومی هم رأی زیادی کسب کنند و هم از تیر انتقادات در امان باشند. شاید این اشارات موردی و گذری باشد، ولی تأثیرات عمیقی بر جامعه داشته که در بخش بعد بیشتر به آنها می‌پردازیم.

ساخت اجتماعی - فرهنگی

شاید بتوان گفت پرداختن به مسائل اجتماعی و فرهنگی در رمان، حساس‌ترین و اساسی‌ترین دغدغه‌های نویسندگان آن‌هاست. میزان توجه نویسندگان به بعد اجتماعی، به تدریج و بر اثر گذشت زمان و ورود جامعه‌ی مصر به دنیای جدید، بیش‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. هم تعداد مقولاتی که در رمان‌های متأخر به تصویر کشیده می‌شود بیش‌تر است و هم نوع آن‌ها از تنوع و پیچیدگی بیشتری برخوردار است. در رمان‌هایی که در فاصله‌ی زمانی دهه‌های چهل و پنجاه قرن بیستم نوشته می‌شوند مقولاتی دیگر چون تقابل ارزش‌های اصیل سنتی با ارزش‌های جدید مادی، گذر از زندگی روستایی به شهری و در یک عبارت، تقابل سنت و مدرنیته در تمام ساحت‌های آن مورد توجه و دقت نویسندگان قرار می‌گیرد و نویسندگان عمدتاً در آثار خود، به تشریح پیامدهای ترک سنت و روی آوردن تمام عیار به مظاهر مدرنیته می‌پردازند.

شخصیت رمان بر خلاف قهرمان حماسه، نه گذشته‌ای دارد که به آن تکیه کند و نه آینده‌ای روشن که بدان امیدورا باشد. از این‌رو، چنین شخصیتی که از کل خود و از جامعه‌ی مبتنی بر ارزش‌های کیفی بریده و در جامعه‌ای کمیّت محور

(شی‌ءواره) گرفتار آمده است، پیوسته تنها و درگیر تعارض درون و بیرون است و چون نویسنده، غالباً به درون چنین شخصیتی می‌خزد و جهان را از دیدگاه او و با عواطف و احساسات او می‌نگرد، اثر خواندنی برای ما پدید می‌آورد. از این‌رو، هر رمانی می‌تواند در ورای جنبه‌های داستانی، هنری و سرگرم‌کنندگی خویش، واقعیاتی از زندگی چنین انسان‌هایی را پیش روی ما بگذارد (تودوروف، ۱۳۷۹: ۳۱).

زمان حوادث رمان به جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. زمانی که استعمار انگلیس نفوذ خود را در بسیاری از کشورهای خاورمیانه گسترده بود. در جنگ جهانی به بهانه‌های مختلف به این کشورها، از جمله مصر، لشکرکشی کرد. کوچه، نمادی از جامعه سنتی مصر است و خروج از آن به منزله خروج از سنت‌ها است. در میان اهالی کوچه، فقط سه شخصیت جوان (حمیده، عباس الحلو و حسین کرشه) هستند که برای بهتر شدن شرایط از کوچه خارج می‌شوند. ولی سایر اهالی به قوت لا یموت خود راضی هستند و به خارج شدن از کوچه، حتی فکر هم نمی‌کنند. آنان با این سنت‌ها بزرگ شده‌اند، به آن عادت کرده‌اند و نمی‌توانند پا از آن فراتر بگذارند. اینجاست که تقابل سنت و مدرنیته عیان می‌گردد و قشر جوان نمی‌تواند نسبت به آن بی تفاوت باشد. ورود مدرنیته همگام با ورود فرهنگ مصرفی غرب بوده است. میگزاری، پوشش جدید برای زنان و مردان، امکانات رفاهی مانند: هتل، کاباره، تاکسی و ... حتی وقتی «زیطه» و «دکتر بوشی» برای دزدیدن دندان مردگان به قبرستان می‌روند، باز هم به کوچه باز می‌گردند. در این دوران جامعه مصر در حالت بن بست گونه‌ای قرار داشت و نظم کهنه اجتماعی و سیاسی به سر حد کهنگی و پوسیدگی رسیده بود. اما از آنجایی که نظم نو از پویایی خاصی برخوردار نبود، در نهایت جامعه در حالت ضعف و انحطاط به حیات خود ادامه می‌داد. در واقع نظم نو، حاصل فرایند ادغام اقتصاد و فرهنگ جامعه در اقتصاد و فرهنگ جهانی بود.

این جامعه سنتی چاره‌ای جز رودررویی و تعامل با مدرنیته ندارد، گرچه در این میان عده‌ای نیز قربانی می‌شوند. در تعریف سنت و مدرنیته باید گفت: مدرنیته، پذیرش یک جهان بینی نو و بهره‌جویی از شیوه‌های تازه‌ای در تفکر و رفتار فردی

و اجتماعی است که با آنچه در گذشته وجود داشته، تفاوت دارد و سنت در کلی‌ترین و متداول‌ترین مفهوم آن، یعنی هر چیزی که از گذشته منتقل یا ارسال شده باشد. سنت می‌تواند شامل عقاید، روش‌های مشخص در زندگی، عادات، رفتار، مراسم و مناسک مذهبی باشد. مهمترین خصیصه سنت، این است که باید طی یک دوران طولانی تاریخی از نسلی به نسلی در یک جامعه منتقل شده باشد. یکی از بزرگترین معضلات کشورهای جهان سوم و ممالک عقب مانده در راستای توسعه و پیشرفت آنها، تصادم میان تجدّدخواهی و سنت‌گرایی است. این تصادم گاه چنان شدید صورت می‌گیرد که باعث ایجاد شکاف در بدنه اجتماع گردیده و جامعه را به چندین بخش که هر کدام در تلاش نابودی و اضمحلال دیگری می‌باشند، تقسیم می‌کند. نشانه تقابل سنت و مدرنیته در همان اول کتاب خود را نشان می‌دهد. «قهوه‌خانه کرشه در طول بیست سال - یا بیشتر- از عمر خود، هر شب نوای ساز او را شنیده بود. پیرمرد هماهنگ با صدای ساز، اندام لاغر خود را به حرکت درآورد. سرفه‌ای کرد. آب دهانش را بر زمین انداخت. «بسم الله» گفت و با صدایی بم شروع به خواندن کرد:

اولین کار روزمان صلوات بر نبی است
نبی برگزیده عربی نواده عدنان
ابو سعد زناتی می‌گوید...

صدایی زمخت آوازش را قطع کرد. صدای قهوه‌چی بود که همان لحظه ورود فریاد زد: «کافیست!... تمامش کن دیگر...»

نقال باورش نمی‌شود که قهوه‌چی با او چنین رفتار کرده باشد و دوباره قصد خواندن می‌کند. اما قهوه‌چی دوباره با صدایی بلندتر آوازش را قطع می‌کند. وقتی به قهوه‌چی می‌گوید که من بیست سال است که نقالی می‌کنم، قهوه‌چی می‌گوید: «این قصه‌ها را همه می‌دانیم و حفظیم. نیازی نداریم که دوباره آنها را بشنویم. مردم امروز دیگر نقالی نمی‌خواهند. آنها رادیو می‌خواهند. بفرما. آنجا رادیو گذاشته‌ایم. جنابعالی هم دست از سر ما بردار. خدا روزیت رو جای دیگر حواله کند...» (محفوظ، ۱۹۵۴، ۹-۱۲).

این تقابل خود را در اصلی‌ترین شخصیت رمان، یعنی حمیده، نشان می‌دهد. او از طبقه فقیر جامعه و در عین حال جوان و زیباست. او از این سرمایه برای رسیدن به بزرگترین هدف خود، ثروت، بهره می‌برد. برای او کوچه، محیط بسته و تنگی است که مردم آن نمی‌توانند آمال و آرزوهای او را برآورده سازند. او هرروز از کوچه خارج می‌شود و به میان دوستان (یهودای‌اش) که وارد محیط کاری شده‌اند می‌رود و به حال آنان غبطه می‌خورد. او شیفته مظاهری شده است که استعمار فرانسه و به دنبال آن انگلیس به ارمغان آورده‌اند. وقتی حمیده با نامادری‌اش در مورد همسر آینده او و اهالی کوچه مشاجره می‌کند، می‌گوید: «اگر دختر کارمندان را می‌دیدید! اگر دختران یهودی کارمند را می‌دیدید! همه آنها لباس های قشنگ می‌پوشند. اگر نتوانیم چیزهایی را که دوست داریم، بپوشیم، دنیا چه ارزشی دارد؟» مادرش سرزنش کرد و گفت: «دختران کارمندان و دختران کارمند یهودی هوش از سرت برده‌اند، بعید می‌دانم که بتوانی آرام بگیری...» (همان: ۲۱).

این سرکشی و بی‌باکی علیه کوچه و اهالی آن دلیلی جز فقر ندارد. «فقر، اولین حقیقت داستان نجیب محفوظ است و اقتصاد، اولین محرک شخصیت‌ها و اساس روابط اجتماعی و شخصی میان افراد است» (موسی، ۱۹۶۸: ۸۳). در واقع «سست شدن ارزش‌ها، ایجاد شکاف میان نسل‌ها، بحران شدید اقتصادی و فساد سیاسی گسترده، از عواملی است که باعث به وجود آمدن نسلی گوشه‌گیر، محروم و فقیر شده است که کرامتشان تقلیل یافته و به خاطر از دست دادن معاش اقتصادی خود واهمه دارند» (الوردانی، ۱۹۶۰: ۹). تورم ناشی از شرایط جنگ جهانی دوم نیز باعث ایجاد شکاف گسترده میان ثروتمندان و فقرای جامعه و همچنین موجب گرانی شد و تنها ثروتمندان و بیگانگان بودند که از این شرایط سود بردند. این در حالی بود که صاحب مشاغل خرده‌پا ضرر کردند و همچنین عقب‌نشینی نیروهای متفکرین بعد از جنگ، منجر به بیکاری بیش از ۲۵۰۰۰۰ نفر و بدبختی بیشتر آنان گردید. مصر در آغاز سال ۱۹۴۱ شاهد بحران شدید بود. کالاهای اساسی کمیاب شده بودند و صف‌های طولانی نان به وجود آمده بود. مردم به ناوایی‌ها هجوم و نان‌ها را به سرقت بردند. آورده‌اند که وقتی یکی از دختران اشراف زاده‌ها این خبر را

شنید با تعجب گفت: "اگر نان پیدا نمی‌کنند بخورند، کیک و شیرینی بخورند." که نشان از بی‌اطلاعی آنان از شرایط وخیم جامعه دارد (همان: ۷۶). بیکار شدن «حسین کرشه» بعد از پایان جنگ و بازگشت او به همراه همسر و برادر زن خود به منزل پدرش، وعده‌های انتخاباتی «ابراهیم فرحات» و قول‌هایی که هنگام سخنرانی، برای بهبود وضع اقتصادی مردم می‌داد، نمونه‌هایی کوچک از این وضعیّت نابسامان بوده است.

جدا از تأثیرات مثبت علمی تعامل با غرب، تأثیرات منفی فرهنگی نیز در جامعه به وجود آمد. ورود کالاهای مصرفی و لوکس، مصرفی بارآوردن مصر و تک محصولی شدن این کشور که با قطع صادرات این محصول فقر مضاعف را برای مردم آن به همراه داشت. «حمیده» فقط به ثروت می‌اندیشد و برای به دست آوردن آن همه سنت‌ها را زیر پا می‌گذارد؛ او با این‌که با «عبّاس الحلو» قرار ازدواج می‌گذارد، اما وقتی «سلیم علوان» پیر و پولدار او را از مادرش خواستگاری می‌کند، به راحتی عهد خود را فراموش و حاضر به ازدواج با او می‌شود و هنگامی که «فرج ابراهیم» او را به بهانه ازدواج می‌فریبد، به راحتی فریب می‌خورد و زمانی به خود می‌آید که کار از کار گذشته است. اما ظاهراً خود او نیز چندان ناراضی به نظر نمی‌رسید: «...او دختری ساده نبود که به نیرنگی در هلاک افتاده باشد. آنچنان طیب و طاهر نبود که برای آرزوی از دست رفته یک زندگی پاک و بی‌آلایش دل بسوزاند، و پرهیزگاری‌اش به سانی نبود که به خاطر دامن لکه‌دار شده‌اش زارزار بگرید. خاطرات گذشته‌اش چنان نبود که دل‌کندن از آنها سخت باشد و نتواند نادیده‌شان انگارد و محو حال نشود» (محفوظ، ۱۹۵۴: ۲۷۶). او «فرج ابراهیم» را کسی همچون خود می‌بیند. فریفته مظاهر مصرفی غرب و کسی که وطن خود را به راحتی فدای منافع خود می‌کند. یک وطن فروش که ناموس خود را به سربازان انگلیسی می‌فروشد و به هیچ روی آن را ننگ نمی‌داند. «...افسر امریکایی در کمال رضایت پنجاه "جنیهه" بابت هر باکره می‌پردازد!» (همان: ۲۴۹). او حتی اسم حمیده را عوض می‌کند و به او «تی‌تی» می‌گوید و وقتی حمیده از معنی آن می‌پرسد، مرد با خنده می‌گوید: «اسم زیبایی است. زیبایی‌اش

در همین است که معنا ندارد، اسمی که بی معنی است...» (همان: ۲۱۳). این اسم نمادین است از آنچه این دو شیفته آن شده‌اند. هیچ چیز با خود ندارد. فقط یک طبل توخالیست و اصلی‌ترین دلیل آن فقر است که آنان را به این سو می‌کشاند.

نکته قابل توجه دیگر اینست که رئالیسم حاکم بر داستان، هرگونه نقش رمانتیک را از وجود زن می‌گیرد و بیش از همه خشونت و فقر و زحمت را به رخ خواننده می‌کشد. با این همه، نمایش رفتار مردی که در پی تصاحب زن جوان و از طبقه تهیدست جامعه است، از وجهه‌ای خاص برخوردار است. می‌توان گفت رفتار چنین مردانی، از انگیزه‌های اقتصادی به لذت‌گریزی کشیده می‌شود و فضایی محدود و جغرافیایی تنگ را به نمایش می‌گذارد؛ در حوزه‌ای که مشخصاً روزگار برای او و محیطش پدید آورده است و هیچ توجیهی برای تسکین تعارض عناصر رمانتیک و خشونت اجتماعی باقی نمی‌گذارد. «زقاق المدق» از همان دسته متونی است که به قول جامعه‌شناسان ادبیات بویژه در حوزه رئالیسم اجتماعی، سلطه‌طلبی فرهنگی و اقتصادی بر زن را به تصویر می‌کشد و میان سلطه اقتصادی بر او و منزلت اجتماعی و عاطفی‌اش فاصله‌ای نمی‌گذارد.

وقتی کشوری محل تاخت و تاز محصولات یک کشور استعمارگر می‌شود، عواقب وابستگی گریبانگیر سایر زمینه‌ها از جمله زمینه سیاسی می‌شود. هنگامی که ارتش انگلیس وارد مصر می‌شود، دارای اختیاراتی می‌گردند که حتی پلیس مصر هم نمی‌تواند در صورت ارتکاب جرم آنان را مجازات کند. «حسین کرشه» در ماجرای کشته شدن «عبّاس حلو» به دست نیروهای انگلیسی به این نکته اشاره می‌کند. «حسین کرشه برای پدرش تعریف می‌کند که عبّاس حلو با شیشه آب‌جو به حمیده حمله و صورتش را زخمی کرده بود. سربازان انگلیس هم با کارگران کاباره او را آنقدر زیر مشت و لگد گرفته بودند که همانجا تمام کرد. کرشه قهوه‌چی پرسید: "انگلیسی‌ها چطور شدند؟" حسین با تأسف گفت: "پلیس دورشان را گرفته بود. اما کی می‌تواند حقش را از آنها بگیرد؟"» (همان: ۳۱۱)

انگلیسی‌ها با جذب نیروهای مصری به ارتش با حقوق بالا، عده زیادی را وارد ارتش می‌سازند و بسیاری از این افراد در اثر تماس و تعامل با نیروهای انگلیسی به

نوعی از آنان تأثیر می‌پذیرند. شراب می‌خورند، با زنان نشست و برخاست می‌کنند و ... «حسین کرشه» از این شخصیت‌هاست. «جوانی بیست ساله، سبزه و چهارشانه، پیراهن زرد پشمی و شلوار خاکی و کفش و کلاه قیمتی می‌پوشید. از قیافه اش معلوم بود که استخدام ارتش انگلیس است» (همان: ۹۱). «حسین کرشه» بچۀ زرنگی به حساب می‌آمد. هر وقت لازم می‌شد، دست به خلاف می‌زد. ابتدا در قهوه‌خانه پیش پدرش کار می‌کرد، اما با هم نساختند. بعد از آن در دکان دوچرخه سازی شاگردی کرد و با آغاز جنگ به ارتش انگلیس پیوست. کمی که پولدار شد، وضعیتش به کلی تغییر کرد. لباس‌های نو می‌پوشید؛ به کاباره و سینما می‌رفت؛ شراب می‌خورد؛ با زنان نشست و برخاست می‌کرد و گهگاه در پشت بام خانه‌شان با رفقایش به عیاشی می‌پرداخت (همان: ۳۶). او حتی اعتقادات دینی خود را نیز کنار می‌گذارد و وقتی مادرش قضیهٔ رسوایی و فساد پدرش را به او می‌گوید، او با بی‌اعتنایی پاسخ می‌دهد: «او مرد است و برای مرد هیچ چیز عیب نیست» (همان: ۷۹). این جمله نشان می‌دهد که تأثیرپذیری از فرهنگ غرب فقط در ظاهر نبوده است. وقتی او قصد دارد خانه را ترک کند و با مقاومت پدر و مادرش مواجه می‌شود، پدرش دلیل را از او می‌پرسد، وی می‌گوید: «... خیلی از دوستانم در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که برق دارد...» (همان: ۱۲۳). در عین حال، هنوز تفکرات سنتی و باورهای غلط در درون او وجود دارد و نتوانسته در دنیای جدیدی که برای خود ساخته است، نقش جدیدی نیز برای زن قائل شود و همان اعتقادات گذشتگان خود را در مورد زن دارد. وقتی «حسین کرشه» تلاش دارد تا «عبّاس الحلو» را برای پیوستن به ارتش انگلیس قانع کند، عبّاس حلو دلبستگی به کوچه و فقر را بهانه می‌کند. «حسین کرشه» می‌گوید: «بدبختی زمانی بود که دختر به دنیا می‌آمدی! اگر دختر بودی از آن اُمُل‌ها می‌شدی. زندگی در خانه و در خدمت خانه، نه سینما، نه باغ وحش...» (همان: ۴۰).

اما افراد معتقد و پایبندی چون «عبّاس حلو» نیز در داستان وجود دارند. «عبّاس حلو» جوانی بود سربه‌راه و مهربان و خوش قلب. طبیعت لطیفی داشت و آدم باگذشت و صلح طلبی بود. بزرگترین سرگرمیش بازهای سالم بود. قلیان

می‌کشید و از مشاجره کردن دوری می‌کرد... نمازش را می‌خواند و روزه‌اش را می‌گرفت. اگر الآن کمی اهمال‌کاری می‌کند، از سر تنبلی است. ولی باز هم روزه و نماز جمع‌اش ترک نمی‌شد» (همان: ۳۵). او به دلیل شرایط ناگوار اقتصادی مصر در آن دوران و به تحریک «حسین کرشه» به ارتش انگلیس ملحق می‌شود. عباس حلو تحت تأثیر حرف‌های حسین کرشه قرار می‌گیرد. «از خود می‌پرسد: "چرا سفر نکنند؟" آیا نزدیک ربع قرن است که کسی از اینجا سفر نکرده است؟ چه فایده‌ای داشته؟ کوچه‌ای که عدالت را میان اهل خود برقرار نمی‌سازد و به اندازه محبتی که نثارشان می‌کند، پاداشش نمی‌دهد... ثروت را برای "علوان" مانند سیل جاری می‌کند ولی پشیزی هم به ما نمی‌رسد... پس باید سفر کند و چهره زندگی را دگرگون سازد» (همان: ۴۲). ولی او با وجود پیوستن به ارتش انگلیس به سنت‌های خود پایبند است و خود را نمی‌بازد. «حسین در همان لحظه عباس را از حرکت نگه داشت و گفت: "کاباره ویتا را نمی‌شناسی؟... مگر در تل الکبیر عرق نمی‌خوردی؟" عباس که ناراحت بود گفت: "اصلاً". حسن گفت: چطور با انگلیسی‌ها معاشرت داشتی و عرق نمی‌خوردی؟...»

دیگر زنان نیز از تغییر و تحول در جامعه بی‌تأثیر نبوده‌اند. «سنیه عفیفی» زنی میانسال است که ازدواج اولش منجر به طلاق شده و شوهرش ثروتش را بر باد داده است. او صاحب آپارتمان‌نیست که چند اجاره‌نشین دارد و از این راه ثروتی برای خود فراهم آورده است. «سنیه عفیفی بسیار قهوه می‌نوشید، سیگار می‌کشید و اوراق بهادار را روی هم می‌انباشت... این اوراق را در صندوقی عاجی می‌گذاشت و آن را در پانزده بقچه می‌پیچید و در گنجه پنهان می‌کرد. این کار به او آرامش می‌داد و برایش امنیت بیشتری داشت. در زندگی خیالش از نظر مالی راحت شد و از این موهبت محملی برای مجرد ماندن ساخت» (همان: ۲۲). مجرد ماندن زنان به دلیل استقلال اقتصادی آنان از مهم‌ترین عوامل تضعیف بنیان خانواده در غرب بود که متأسفانه به کشورهای جهان سوم نیز راه یافت.

«شیخ درویش» یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که در جریان تحول نظام اداری جوامع جهان سوم، قربانی شده است. «شیخ درویش» نیز در جوانی معلم

اوقاف بود. بعد از اینکه اوقاف با وزارت فرهنگ ادغام می‌شود، او مانند سایر همکارانش که تحصیلات عالی نداشتند، تنزل رتبه پیدا می‌کند و به عنوان کارمند در اوقاف به کار مشغول می‌شود. سرخوردگی او سبب می‌شود تا کار و خانواده را رها کند. صوفیانه‌وار و به تنهایی به زندگیش ادامه دهد» (همان: ۱۶-۱۹).

دیگر شخصیت‌های رمان به زندگی در همان کوچه مشغولند. به قوت لا یموت، چه از راه حلال و چه حرام، راضی هستند. این کوچه دنیای آنهاست و سعادت و شقاوت خود را همانجا جستجو می‌کنند و جز در موارد نادری از آن خارج نمی‌شوند. شخصیت‌هایی که از کوچه خارج می‌شوند، به عاقبت خوبی دچار نمی‌شوند. «حسین کرشه» از ارتش اخراج و به همراه همسر و برادر همسر به کوچه باز می‌گردند. «حمیده» به فساد کشیده می‌شود و «عبّاس حلو» کشته می‌شود. در این میان تنها سفر «رضوان الحسینی» به حج است که با بازگشتی همراه با سرور و خوشحالی است. هنگامی که شب فرا می‌رسد، تمام اتفاقاتی که برای اهالی کوچ افتاده است، فراموش می‌شوند و همه به کار خود می‌پردازند: «عم کامل به بچه‌های مدرسه سمبوسه می‌فروخت... آرایشگر پیر هم مشغول تیز کردن تیغ‌هایش بود... کرشه قهوه‌چی پشت صندوق نشسته بود و قهوه می‌نوشید و کنار دستش شیخ درویش بود... سینه عقیفی از پنجره شوهر جوانش را بدرقه می‌کرد... زندگی در کوچه مدق به همین منوال می‌گذشت، بی‌آنکه نگران گم شدن دختری از دختران خود و یا به زندان افتادن یکی از اهالی آن باشد. چنین حوادثی به سرعت در دریاچه آرام و راکدش غرق می‌شدند و همین که شب بال‌هایش را می‌گسترانید، آنچه را صبح بر سرش آمده بود، از یاد می‌برد» (همان: ۳۰۹).

نتیجه‌گیری

تاریخ حوادث رمان «زقاق المدق» به زمان جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. حضور نیروهای انگلیسی، عرصه‌ای برای جولان فرهنگ غربی در یک جامعه اسلامی می‌شود و مصونیتی که دارند، زمینه گستاخی آنان را فراهم می‌آورد. عده‌ای نیز در این میان فقط سعی می‌کنند از شرایط موجود به نفع خود استفاده کنند، بدون اینکه

درک درستی از آن داشته باشند؛ فرحات زمینه‌ساز فساد حمیده می‌شود و حسین کرشه به ارتش انگلیس ملحق می‌گردد. شرایط نابسامان اقتصادی علاوه بر فقر، فساد را نیز به ارمغان می‌آورد. تک محصولی بودن مصر در صادرات پنبه و رکود بازار این محصول، فقر و فشار مضاعفی را بر جامعه تحمیل می‌کند و مردم در تأمین بسیاری از ضروریات زندگی دچار مشکل می‌شوند. از لحاظ سیاسی نیز دو جبهه وجود دارد: یکی حکومت مستبد و دیگری حزب الوفد که غالباً با هم در حال نزاع هستند و افرادی که قصد دارند وارد عرصه سیاسی شوند، برای انتخاب شدن به عنوان نماینده مجلس، شعارهایی برای بهبود شرایط اقتصادی مردم و جنبنداری آنان از حزب الوفد سر می‌دهند.

منابع

- ۱- باختین، میخائیل (۱۳۸۰) *سودای مکالمه، خنده، آزادی*، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران: نشر چشمه.
- ۲- پوینده، محمدجعفر (۱۳۷۸) ... تا دام آخر: گزیده گفتگوها و مقاله‌ها، تهران: نشر چشمه.
- ۳- تادیه، ژان-ایو (۱۳۷۷) «جامعه‌شناسی ادبیات و بنیان‌گذاران آن»، ترجمه محمد جعفر پوینده، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، تهران: نقش جهان، ص ۹۷-۱۳۳.
- ۴- تودوروف، تزوتان (۱۳۷۹) *بوطیقای ساختارگرا*، ترجمه محمد نبوی، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
- ۵- رمضان، عبد العظیم (۱۹۶۸) *تطور الحركة الوطنية في مصر من سنة ۱۹۱۸ إلى سنة ۱۹۳۶*، القاهرة: المؤسسة المصرية للتأليف و النشر.
- ۶- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸) *جامعه‌شناسی در ادبیات*، چاپ اول، تهران: انتشارات آوای نور.
- ۷- عیساوی، شارل (۱۹۹۷) *دراسة في تاريخ مصر الاجتماعية و الاقتصادية*، القاهرة: دارالمعارف.
- ۸- غلام، محمد (۱۳۸۱) *رمان تاریخی*، تهران: نشر چشمه.
- ۹- دلوکاچ، جورج (۱۳۸۸) *جان و صورت*، ترجمه رضا رضایی، تهران: مآه.
- ۱۰- کوندر، میلان (۱۳۶۷) *هنر رمان*، ترجمه پویز همایون فر، تهران: انتشارات گفتار.
- ۱۱- گرین، ویلفرد و دیگران (۱۳۷۶) *مبانی نقد ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر نیلوفر.
- ۱۲- گلدمن، لوسین (۱۳۷۱) *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران: نشر

هوش و ابتکار.

۱۳- محفوظ، نجیب (۱۹۴۵) زقاق المدق، القاهرة: مکتبه مصر.

۱۴- مصباحی پور ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸) واقعیت اجتماعی و جهان داستان، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.

۱۵- موسی، فاطمه (۱۹۹۹) نجیب محفوظ و تطوّر الروایة العربیة، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.

۱۶- میر صادقی، جمال (۱۳۷۶) عناصر داستان، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.

۱۷- الوردانی، ابراهیم (۱۹۶۰) رحلة فی رأس نجیب محفوظ، القاهرة: مکتبة النهضة المصریة.

۱۸- ولک، رنه و اوستن وارن (۱۳۷۳) نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.